



○ گره افکنی های روایت تا چه اندازه منطقی و باورپذیر طراحی شده اند؟

من معتقدم که گره هایی که مطرح می شوند به درستی باز نشده اند و این مسئله بیش از هر چیز به فیلمنامه بازمی گردد. اگر بازنگری دوباره ای بر فیلمنامه صورت می گرفت و حتی از مشاوره های فلسفی بهره می بردند، می توانستند برخی باگ ها را برطرف کنند؛ از جمله همین گذر از عالم عادی زندگی به فضای تناسخ. در این صورت، گره ها بهتر باز می شد و حق مطلب بهتر ادا می شد.

○ نوع بازی بازیگران را چگونه تحلیل می کنید؟ آیا با نقش آفرینی های چندلایه مواجه هستیم یا بازی ها سطحی باقی مانده اند؟

به نظر می رسد تمایل وجود داشته که کاراکترها چندوجهی باشند؛ به ویژه شخصیت هایی که بهرام رادان و سحر دولتشاهی ایفا می کنند. علاقه وجود داشته که این چندلایگی شکل بگیرد، اما روایت داستان از ابتدا گنگ بود و در قسمت های دوم و سوم نیز دیر به جریان افتاد. همین مسئله باعث شد مخاطب فاصله بگیرد. به همین دلیل، آن چندوجهی بودن به طور کامل محقق نشد.

○ اگر قصه زودتر تعریف می شد و وجوه مختلف کاراکترها بهتر پرداخته می شد، وضعیت شخصیت ها چگونه ارزیابی می شد؟

اگر قصه زودتر تعریف می شد، وجوه مختلف این کاراکترها بهتر تبیین می شد؛ به ویژه همان دو کاراکتری که پیش تر اشاره کردم. سایر کاراکترها نقش های مجزا و مشخصی دارند و علاقه ای هم ندارند و از آن ها خواسته نشده که وارد آن عالم دیگر شوند. آن ها در همان جهان داستان پیش می روند و کار خود را انجام می دهند.

پرویز پرستویی تیپ مشخصی ارائه داد؛ تیبی که پیش تر نیز از او دیده ایم و نوع بازی هایش برای مخاطب آشناست. واقعیت این است که من تفاوت شاخصی میان این نقش و نقش او در «شکارگاه» نمی دیدم. لحن، تن صدا و اکت ها مشابه بود، زیرا در هر دو نقش نوعی پدرسالاری و حضور مقتدرانه دیده می شود. از این جهت برای من ویژگی برجسته ای نداشت.

در مقابل، خانم پانته آپنهایی ها به عنوان زنی که روی ویلچر نشسته است، تفاوت محسوس در بازی خود نشان داد. کارهایی که پیش تر از او دیده بودم، با این نقش متفاوت بود و این تفاوت به خوبی مشهود بود. در لحظاتی که عشق، امید و تمنای وصال دوباره با فردی که زمانی دوستش داشته را بازی می کرد، این احساسات را در کلیت داستان به خوبی منتقل کرد. نقش زنی که نیاز به توجه دارد. توجهی که از سوی اطرافیان و حتی از سوی فرد مورد انتظارش کمتر دیده می شود. را باورپذیر و قابل توجه اجرا کرد. هدیه تهرانی نیز با همان سکوت و سردی آشنای همیشگی در بازی هایش حضور داشت. البته زمانی که ماجرای دخترش و خواهر آشیان مطرح می شود و تصمیم می گیرد کمک کند، مسئولانه تر عمل می کند. او ضمن حفظ استاندارد بازی خود، احساس مسئولیت انسانی نسبت به دیگری را به خوبی ارائه داد و به نظر من آگاهانه نشان می داد که چگونه می توان مسئولانه رفتار کرد.

می تواند پاسخ گوی مخاطب باشد؛ چه برای اهالی فرهنگ و هنر و چه برای مخاطب عمومی. همچنین این پرسش مطرح است که این رویکرد قرار است کدام بخش از این موضوع را پاسخ دهد.

با توجه به اینکه سه قسمت اول سریال ریتمی کند داشت و پاسخ به پرسش ها با تأخیر داده می شد و گره گشایی ها دیر اتفاق می افتاد، ممکن بود اساساً موضوعیت خود را از دست بدهد و مخاطب مدام درگیر این باشد که چرا داستان پیش نمی رود و چرا اتفاقی نمی افتد. البته از قسمت چهارم و پنجم به بعد ریتم تندتر شد و شتاب گرفت؛ گویی در تدوین اتفاقی افتاده بود و کار داشت خود را نشان می داد.

این ایده، یعنی ورود به دنیای تناسخ و جهان دیگر، ایده ای عجیب و پرسش برانگیز است و می توانست یکی از ظرفیت ها و پتانسیل های ویژه سریال باشد، اما متأسفانه هنوز به پاسخ روشن یا حتی حدس و گمانی نرسیده است. انتظار نداریم یک اثر فلسفی ویژه ببینیم، اما حتی در حد طرح پرسش نیز به نظر من موفق عمل نکرده است.

○ حضور بازیگران شاخص چه تأثیری در سریال داشته است؟

یکی از نکاتی که توجه مرا جلب کرد، حضور چهره های شاخص در سریال بود. نام هایی چون بهرام رادان، سحر دولتشاهی، پرویز پرستویی و هدیه تهرانی در ابتدا می تواند ترغیب کننده باشد که مخاطب سریال را دنبال کند، اما این اتفاق به شکل مورد انتظار نیفتاد. این اسامی بزرگ به خودی خود آن شگفتی را در سریال ایجاد نکردند. شاید یکی از نقاط ضعف سریال همین باشد که نتوانست از این پتانسیل استفاده کند. بخش عمده ای از این مسئله به فیلمنامه بازمی گردد. به نظر می رسد فیلمنامه تکلیفش میان هدف نهایی و نتیجه ای که در طول کار به دست داده، مشخص نبوده است. از این جهت، هرچند نمی توان آن را شکست مطلق دانست، اما قطعاً جای کار بیشتری داشت.

هر یک از بازیگران به تنهایی بازی های قابل بررسی و قابل قبول ارائه داده اند. برای مثال، سکوت ها و حرکات به جای بهرام رادان دیدنی بود، اما هنگامی که وارد دنیای واقعی می شد، پذیرش این شخصیت دشوار می شد؛ زیرا تکلیف مخاطب در مواجهه با آن شخصیت روشن نبود و حتی اطرافیان او نیز همین حس را نسبت به او داشتند.

همچنین درباره شخصیت آشیان، این پرسش مطرح است که در این دو زندگی چه بخشی را نمایندگی می کند و چه بار مسئولیتی را در نقش آفرینی خود بر عهده دارد. سایر کاراکترها نیز کم و بیش با همین مسئله مواجه اند.

از این سنخ نیز ایجاد نمی کند. از این حیث می توان گفت مناسبات بازنمایی شده در سریال بازتابی از واقعیت نیست و تا اینجای کار ما با برسازی مناسبات و روابطی غیرمعمول، مطابق با الزامات فضای سریال، مواجه ایم.

○ آیا سریال در استفاده از آزادی نسبی پلتفرم ها (نسبت به تلویزیون) موفق بوده یا همچنان محافظه کارانه عمل کرده است؟

سریال هزار و یک شب از این حیث که یک دنیای ذهنی خلق می کند و قدم در هزارتوی علوم شناختی و دنیای ذهنی، یا عالم خیال، می گذارد، می تواند اتفاقی نوآمده باشد؛ اما اینکه توانسته باشد از مرزهای محافظه کاری رایج فراتر رفته باشد و فضایی تازه خلق کند، کمی دور از ذهن است.

به هر حال، هزار و یک شب به عنوان تجربه ای نو در هم آمیزی دنیای ذهن و جهان واقع اتفاقی متفاوت است و مانند هر تجربه نو می توان در آن ایرادها و نقصان های مختلفی هم دید، ولی در کلیت خود می تواند حرکتی مثبت در پرونده کاری کبابی و سریال سازی تلقی شود.

پریسا ساسانی

منتقد سینما

جسورانه اما ناتمام

○ به نظر شما، استفاده از نام «هزار و یک شب» تا چه اندازه توانسته در زنده کردن ادبیات کهن ایرانی و حضور مؤثرتر سریال در عرصه بین المللی نقش داشته باشد؟

در مرحله نخست، استفاده از نام «هزار و یک شب» به عنوان یکی از کانتست های ایرانی، خود اتفاق مهمی است. ممکن است قسمت به قسمت که پیش می رویم با کارکرد آن آشنا شویم و مشخص شود که آیا اقتباس واقعاً اتفاق افتاده است یا خیر. با توجه به اینکه پخش بین الملل سریال نیز اهمیت ویژه ای داشت و توافقی میان ایران و ترکیه صورت گرفته بود، این نام گذاری و زنده کردن ادبیات کهن ایرانی، به ویژه یکی از داستان های کهن، به خودی خود اتفاق خوبی بود.

اینکه تا چه اندازه از این ظرفیت استفاده شده و در کجا باید چه اتفاقی می افتاد، بحث دیگری است. من در ابتدا کارکرد این نام گذاری را مؤثر می بینم و آن را امتیازی در جهت زنده کردن نام ادبیات کهن مان در رقابت و عرصه های بین المللی می دانم.

○ در مورد خود داستان و رویکرد آن به دو جهان موازی چه نظری دارید؟

در این داستان ما به دو زندگی ارجاع داده می شویم؛ زندگی فعلی که اکنون داریم و نوعی نگاه یا اعتقاد درباره دنیای دیگر و تناسخ که سریال می خواهد آن را مطرح کند. پرسشی که پیش می آید و به نظر من باید پاسخ داده شود این است که تا چه اندازه این رویکرد

ظرفیت های قصه های کلاسیک بهره ببرد، بنا به چیزی که تا اینجا دیده ایم، سریال معلق است و هنوز نتوانسته آن دنیای پرراز و رمز هزار و یک شب را بازسازی کند و ما را با قصه های هیجان برانگیز، که پویایی آن دنیای خیالی مدیون آن است، در فرم روایی جدید درگیر و همراه کند.

○ به نظر شما گره افکنی ها و نقاط عطف داستانی تا چه اندازه منطقی و باورپذیر طراحی شده اند؟

سریال از ابتدا قرار نبوده است یک سریال با عناصر روایی واقع گرایانه باشد. نوع فیلم برداری، نورپردازی و میزانشن های سریال کاملاً نشان دهنده آن بوده و هست که ما با سریالی غیرواقع گرا روبه رو هستیم. بنا به این مقدمه می توان گفت که گره افکنی روایی یا نقاط عطف نیز کم و بیش غیرواقع گرایانه و فانتزی گونه هستند تا اینکه بهره ای از دنیای واقعی داشته باشند. عشق های شخصیت ها به یکدیگر اغراق آمیز است، تصویرسازی از قدرت و نفوذ شخصیت ها نامتعارف و بسیار خیالی است و کشمکش های شخصیت های مختلف سریال با یکدیگر قرار نیست بازنمایی واقع گرا و آشنای ما باشد.

طبق همین غیرواقع گرایی که در سریال می بینیم، می توان گفت باورپذیری یا منطقی بودن چندان درباره این سریال صدق نمی کند و باید آن را طبق دنیای خیالی خودش داوری کرد و دید آیا در فضای تصویرسازی شده خود سریال باورپذیر هستند یا نه. اگر مینا را بر فانتزی بودن سریال بگذاریم، می توان گفت کم و بیش عناصر روایی با هم انسجام دارند و طبق منطق سریال، این نقاط عطف در روایت گری امری نامعمول و غیرمنطقی نیستند.

○ بازی بازیگران اصلی را چگونه تحلیل می کنید؟ آیا با نقش آفرینی هایی چندلایه مواجه ایم یا بازی ها بیشتر در سطح باقی مانده اند؟

در مورد بازی ها می توان نوعی اغراق بدون توجیه را دید. کم و بیش همه شخصیت ها اغراق شده رفتار می کنند و نوع کنش ها و واکنش ها نامعمول و غیرطبیعی است. شاید برخی از این نامعمول بودن ناشی از الزامات گونه فانتزی سریال یا موضوع نامعمول و غیرمتعارف آن باشد، اما به هر حال، چون یک پای سریال در جهان واقع است، توقع مخاطب آن است که نوع بازی ها با تجربه روزمره زندگی اش تناسب داشته باشد؛ در حالی که سریال هزار و یک شب این تناسب را بازنمایی نمی کند. گویی خود بازیگرها هم چندان با دنیای خیالی سریال ربط و نسبت واضح و آشکاری پیدا نکرده اند و نسبت به آن دنیای فانتزی در تعلیق اند.

○ سریال چه تصویری از روابط انسانی و اجتماعی امروز ارائه می دهد؟ آیا این تصویر بازتاب دهنده واقعیت است یا برساخته ای دراماتیک؟

واقعیت آن است که سریال هزار و یک شب بیش از آنکه به دنبال تصویرسازی و بازنمایی روابط انسانی باشد، بیشتر تجربه ای در روایت قصه ای خیالی است و به نظر می آید از این جنبه شاید بتوان از سریال دفاع کرد. اما اگر در سریال دنبال بازنمایی روابط انسانی از سنخ مناسبات معمول و رایج باشیم، رویه سریال چنین نوع روابطی را بازنمایی نمی کند و اصولاً توقعی

